

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سوزان جورج
برگردان: بهروز امین
۱۷ اگست ۲۰۱۸

تاریخچه مختصر نو لیبرالیسم

۲

در ادامه گذشته:

در باره پی آمدهای دیگر خصوصی کردن، آنها قابل پیش نگری بودند و به همان صورت پیش نگری شدند. مدیران مؤسسات خصوصی شده، اغلب همان هائی که پیشتر هم مدیر بودند، حقوق خود را دو و حتی سه برابر کردند. دولت هم با استفاده از مالیات پرداختی مردم، بدهی کمپانی ها را قبل از و آگذاری به سرمایه داران بخش خصوصی پرداخت و بر دارائی مؤسسات افزود. برای نمونه، سازمان آب انگلستان نه فقط ۱.۶ میلیارد لیره «جهیزه سبز» دریافت کرد بلکه برای این که رشوه های پرداختی برای خریداران احتمالی جذاب تر باشد ۵ میلیارد لیره بدهی سازمان آب به دولت هم بخشیده شد. در همان موقع الم شنگه ای به راه انداختند که سهام داران کوچک در این کمپانی ها سهم می خردند – در واقع ۹ میلیون نفر هم سهم خریده بودند. ولی ۵۰ درصد خریداران سرمایه ای کمتر از ۱۰۰۰ لیره داشتند و اغلب هم در اولین فرصتی که قادر به فروش سهام بودند، سهام خود را فروختند و سود بردند.

از نتایج به دست آمده براحتی می توان دید که همه داستان خصوصی کردن نه به خاطر بهبود کارائی اقتصادی است و نه ارائه خدمات بهتر به مصرف کنندگان. هدف اصلی انتقال ثروت از جیب عموم – که می توان برای کاستن از نابرابری آن را توزیع نمود – به بخش خصوصی است. در انگلستان و دیگر کشورها، سهام دار اصلی شرکت های خصوصی شده نهادهای مالی و سرمایه گذاران بزرگ اند. کارمندان شرکت تیلیفون انگلستان فقط یک درصد سهام را خریدند و میزان خرید سهام از سوی کارمندان در صنایع نظامی فقط ۱.۳ درصد بود. در قبل از یورش تاجر، اغلب شرکت های دولتی انگلستان سود آوری بودند. برای مثال، در ۱۹۸۴، این شرکت ها ۷ میلیارد لیره به خزانه دولت پرداختند. همه این پول اکنون نصیب سرمایه داران بخش خصوصی می شود. کیفیت خدمات در شرکت های خصوصی شده اکنون به واقع فاجعه آمیز است. به گزارش تایمز مالی در شبکه آب یورکشایر موش های صحرائی فراوان اند و از طرف دیگر، آن کس که سوار قطار خط Thames بشود و سالم به مقصد برسد، استحقاق دریافت جایزه دارد.

دقیقاً همین مکانیسم در دیگر کشورهای جهان به کار گرفته شده است. در انگلستان مؤسسه آدام اسمیت شریک فکری ایدئولوژی خصوصی کردن بود USAID. و بانک جهانی هم با استفاده از کارشناسان مؤسسه آدام اسمیت، دکتورین خصوصی کردن را به کشورهای جنوب حقه کردند. تا ۱۹۹۱، برای تسهیل این فراگشت، بانک جهانی ۱۱۴ فقره وام اهداء کرده بود و هر ساله در گزارش «ماليه برای توسعه جهانی» صدها مورد خصوصی کردن در کشورهای وام گیر از بانک جهانی اعلام می شود.

به شما پیشنهاد می کنم که ما دیگر نباید راجع به خصوصی کردن سخن بگوئیم. بلکه باید از واگه هائی که بیانگر حقیقت اند استفاده کنیم. ما باید از خود بیگانگی و تسلیم نتایج دهها سال زحمت هزارها تن از مردم به يك اقلیت بسیار ناچیز سرمایه گذاران بزرگ حرف بزنیم. این یکی از بزرگترین مصائب ما و در واقع هر نسلی است.

یکی دیگر از ویژگی های ساختاری نئولیبرالیسم پاداش بیشتر دادن به سرمایه به ضرر کار است. یعنی انتقال ثروت از فقراى جامعه به ثروتمندان. اگر شما تقریباً در میان ۲۰ درصد غنی ترین افراد جامعه قرار دارید، احتمالاً از نئولیبرالیسم بهره مند می شوید و هر چه که از نظر درآمد بالاتر باشید، منافع اضافی شما بیشتر می شود. در نتیجه، ۸۰ درصد جمعیت بازنده اند و هر چه فقیرتر باشند میزان ضررشان به نسبت بیشتر است.

احتمالاً گمان کرده اید که من رونالد ریگان را فراموش کرده ام. اجازه بدهید با استفاده از يك مثال براساس مشاهدات کوین فیلیپز، يك تحلیل گر جمهوریخواه که دستیار نیکسون بود و در سال ۱۹۹۰ کتابی چاپ کرد تحت عنوان «سیاست غنا و فقر» این نکته را شرح بدهم. او در باره چگونگی تغییر در توزیع درآمدها در آمریکا در طول ۱۹۷۷ و ۱۹۸۸ در نتیجه دکتورین و سیاست های نئولیبرالی ریگان آمارهائی ارائه داده است. این سیاست عمده دست پخت بنیاد محافظه کار هریج بود که عمده ترین سازمان سیاست پرداز دوره ریگان بود و هنوز هم در آمریکا نیروی بسیار مهمی است. در طول دهه ۱۹۸۰، درآمد ۱۰ درصد غنی ترین خانواده های آمریکائی به طور متوسط ۱۶ درصد افزایش یافت. میزان افزایش درآمد برای ۵ درصد غنی ترین خانواده ها ۲۳ درصد و برای يك درصد غنی ترین معادل ۵۰ درصد بود. در آمد آنها از ۲۷۰۰۰۰۰ دلار در سال به ۴۰۵۰۰۰۰ دلار رسید. ولی برای آمریکائی های فقیر، ۸۰ درصد بقیه جمعیت هر قشر به درجات گوناگون ضرر کردند و براساس يك قاعده کلی، ضرر فقیرترین بخش جمعیت به نسبت بیشتر بود. ده درصد فقیرترین بخش خانوارهای آمریکائی، ۱۵ درصد از درآمد ناچیز خود را از دست دادند. براساس آمارهای فیلیپز، درآمد متوسط شان از ۴۱۱۳ دلار در سال به ۳۵۰۴ دلار تنزل یافت. در ۱۹۷۷ متوسط درآمد يك درصد غنی ترین خانوارهای آمریکائی ۶۵ برابر متوسط درآمد ده درصد فقیرترین خانواده ها بود. دهسال بعد، این نسبت به ۱۱۵ رسید.

امریکا یکی از نابرابرترین کشورهای روی زمین است ولی نابرابری در همه کشورهای بیشتر شده است. علت اساسی آن در بیست سال گذشته اجرای سیاست های نئولیبرالی است. در ۱۹۹۷، UNCTAD بر مبنای ۲۶۰۰ بررسی جداگانه که از نابرابری درآمدها، مستمند سازی و نابودی طبقات متوسط انجام گرفت در گزارش تجارت و توسعه خویش شواهد نگران کننده ای چاپ کرد. این گروه، این فراگشت قهقرائی را در دهها کشور، از جمله چین، روسیه، و کشورهای سوسیالیستی سابق مستند کرده است.

در این روند رو به افزایش نابرابری درآمدها هیچ رمز و رازی وجود ندارد. سیاست ها مشخصاً به این خاطر تدوین می شوند تا درآمد بیشتری در اختیار ثروتمندان قرار بگیرد و این پی آمد هم نتیجه کاهش از میزان مالیات ها و از میزان مزد پرداختی می باشد. تئوری و توجیه ایدئولوژیک این سیاست ها هم این است که در آمد بیشتر برای ثروتمندان و سود بیشتر برای سرمایه میزان سرمایه گذاری را بیشتر می کند و تخصیص منابع را بهینه می نماید و در نتیجه، برای

همگان اشتغال و رفاه به دنبال می آورد. در واقعیت اما، همان گونه که قابل پیش نگری بود نتیجه این می شود که پول بیشتر برای ثروتمندان موجب رشد بادکنکی بازار سهام می شود. برای اقلیتی ثروت های باورنکردنی کاغذی ایجاد می شود و سراز بحران های مالی در می آورد که در این همایش در باره شان سخن زیاد گفته خواهد شد. اگر درآمدها به سود ۸۰ درصد فقیرترین بخش جمعیت توزیع شود، آنها آن را صرف مصرف می کنند که خصلت اشتغال آفرینی خواهد داشت. وقتی ثروت در جهت منافع ثروتمندان توزیع می شود، آنها هر آن چه را که نیاز دارند مصرف می کنند و در نتیجه، این ثروت اضافی نه صرف اقتصاد محلی و ملی بلکه در بازارهای سهام بین المللی به جریان می افتد.

همان گونه که می دانید در کشورهای جنوب و شرق هم دقیقاً همین سیاست ها در پوشش تعدیل ساختاری اجراء می شود که در واقع عنوان دیگر نئولیبرالیسم است. من از تاجر و ریگان استفاده کردم تا این سیاست ها را در سطح ملی توضیح بدهم. در سطح بین المللی نئولیبرالها تمام کوشش خود را روی سه نکته متمرکز کرده اند:

– تجارت آزاد خدمات و کالاها

– جریان آزاد سرمایه

– آزادی سرمایه گذاری

در بیست سال گذشته صندوق بین المللی پول قدرت زیادی به دست آورده است. در نتیجه بحران بدهی و مکانیسم شرط گذاری، این سازمان از صورت يك حامی تراز پرداختها به صورت يك دیکتاتور به اصطلاح جهانی سیاست های به اصطلاح «معقول» در آمده است. این سیاست های «معقول» البته، سیاست های نئولیبرالی است. سازمان تجارت جهانی پس از مدتها مذاکره در ۱۹۹۵ ایجاد شد و از سوی مجالس نمایندگان، اغلب بدون این که دقیقاً بدانند چه می کنند، مورد تأیید قرار گرفت. خوشبختانه تازه ترین کوشش برای تحمیل قواعد نئولیبرالی، یعنی توافق چند جانبه در خصوص سرمایه گذاری موقتاً موفق نشد. اگر می شد، همه حقوق به شرکت های بزرگ تعلق می گرفت و همه تکالیف نصیب دولت ها می شد و شهروندان هم هیچ حق و حقوقی نداشتند.

مخرج مشترك همه این سازمان ها عدم پاسخ گوئی دموکراتیک و عدم شفافیت آنهاست. این در واقع، مضمون نئولیبرالیسم است. ادعا بر این است که اقتصاد باید قواعد خویش را بر جامعه دیکته کند نه این که جامعه در مقابل اقتصاد دست بالا را داشته باشد. دموکراسی در این جا دست و پاگیر است. نئولیبرالیسم برای برندگان تدوین شده است نه برای رای دهندگان که به ضرورت شامل برندگان و بازندگان می باشد.

می خواهم سخنانم را با این تقاضا از شما به پایان ببرم که تعریف نئولیبرالی را از بازنده که به او هیچ دینی نداریم، خیلی جدی بگیرید. هر کسی می تواند در نتیجه بیماری، سن، حاملگی، آنچه عدم توفیق به نظر می آید یا حتی در نتیجه موقعیت خاص اقتصادی یا این انتقال توقف ناپذیر ثروت از فقراء به ثروتمندان به بیرون از این نظام پرتاب شود. ارزش صاحبان سهام تعیین کننده شده است. اخیراً انترناسیونال هرالده تریبیون گزارش کرده است که سرمایه گذاران خارجی کمپانی ها و بانک ها تایلندی و کوریائی را «می قاپند». تعجبی ندارد که انتظار می رود که در نتیجه این خریدهها «کارگران زیادی» از کار بیکار شوند.

به سخن دیگر، نتیجه سالها زحمت هزارها کارگر تایلندی و کوریائی به شرکت های بزرگ خارجی منتقل می شود. بسیاری از کسانی که برای تولید این ثروت زحمت کشیدند اگر به خیابان نشینی نیفتاده باشند، به زودی خیابان نشین خواهند شد. در تحت اصل رقابت و حداکثر سازی ارزش سهام داران، این رفتار نه این که به طور جنایتکارانه ای غیر عادلانه باشد، بلکه طبیعی و در واقع مطلوب است.

به شما می گویم که نئولیبرالیسم طبیعت اساسی سیاست را تغییر داده است. سیاست در گذشته عمدتاً به این معنا بود که چه کسی بر چه کسی حکم می راند و چه کسی چه سهمی از این کیک [ملی] خواهد داشت. جنبه هائی از این دو وجه هنوز باقی اند ولی پرسش مرکزی سیاست کنونی به گمان من این شده است که «چه کسی حق حیات دارد و چه کسی فاقد این حق است». کنار گذاشته شدن رادیکال، امروزه به صورت نظم تازه در آمده است. در این خصوص، به جد اعتقاداتم را بیان می کنم.

من به شما تنها خبرهای بد را داده ام چون تاریخ ۲۰ سال گذشته سرشار از خبرهای بد بوده است. ولی نمی خواهم سخنانم را با این یادآوری ناامید کننده و نگرانی آور تمام کنم. تا به همین جا برای مقابله با این روند ها که زندگی را به مخاطره انداخته است، فعالیت های زیادی می شود و جا دارد که این فعالیت ها بیشتر شود.

این همایش باید در راستای تعریف آن چه که باید انجام بگیرد به کارش ادامه بدهد و آن چه که باید انجام بگیرد باید شامل تهاجم ایدئولوژیک از جانب ما هم باشد. وقت آن رسیده است تا ما برنامه کار را تدوین کنیم نه این که هم چنان اجازه بدهیم تا اربابان جهان در Davos برنامه کار را تعیین کنند. من هم چنین امیدوارم که جریاناتی که کمک مالی می کنند علاوه بر تأمین مالی پروژه ها برای تأمین مالی ایده و تفکر نیز دست به کار شوند. ما نمی توانیم روی این که نئولیبرال ها این کارها را بکنند حساب کنیم. پس ما باید برای تدوین سیاست های مالیاتی بین المللی قابل اجراء و برابری طلب، از جمله مالیات توبین بر روی معاملات پولی و مالی در بازارهای سهام، مالیات بندی بر روی فروش شرکت های فراملیتی کار بکنیم. درآمدهای مالیاتی بین المللی باید صرف پرکردن شکاف موجود بین کشورهای جنوب و شمال بشود و هم چنین باید بین مردمی که در بیست سال گذشته قربانی غارت بوده اند توزیع شود.

بگذارید همان گونه که بیشتر گفتم تکرار کنم. نئولیبرالیسم یک شرایط طبیعی بشری نیست و قدرت ماوراء طبیعی هم ندارد. می توان آن را به مبارزه طلبید و شکست هایش، جایگزینی اش را ضروری ساخته است. ما باید با سیاست های جایگزینی که قدرت را به جوامع بشری و دولت های دموکراتیک باز می گرداند، آماده و دست به نقد باشیم. باید برای نهادینه کردن دموکراسی، حاکمیت قانون، توزیع عادلانه درآمد و ثروت در مقیاس بین المللی کار کنیم. تجارت و بازار جای خود را دارند ولی نباید همه حوزه های موجودیت بشر در سلطه این دو در بیایند.

اخبار خوب دیگر این است که پول زیادی در جریان است و تنها مقدار ناچیزی از آن، به واقع مقدار ناچیزی از آن کافیتست تا برای جمعیت کره زمین بهداشت و آموزش تدارک ببیند. محیط زیست را حفظ کرده و از انهدام بیشتر کره زمین جلوگیری نماید. شکاف بین شمال و جنوب را پر کند. حداقل به گفته سازمان UNDP در ازای سالی ۴۰ میلیارد دلار که واقعاً در سطح جهانی مبلغ زیادی نیست، می توان به همه این اهداف رسید.

بالاخره خواهش می کنم در نظر داشته باشید که نئولیبرالیسم ممکن است آزمند باشد ولی غیر شکننده نیست. ائتلافی از فعالان بین المللی همین دیروز، نئولیبرالیسم را وادار کردند تا حداقل به طور موقت پروژه رهاسازی سرمایه گذاری از طریق توافق چند جانبه در خصوص سرمایه گذاری را رها کند. این موقعیت غیر قابل انتظار همه مدافعان سلطه شرکت های بزرگ را به شدت نگران کرد در ضمن نشان داد که شبکه خوب سازمان داده شده حتی کوچک هم می تواند پیروز شود. اکنون باید با جمع آوری نیروهای مان فشار را حفظ کنیم و نگذاریم تا توافق چند جانبه در خصوص سرمایه گذاری به سازمان تجارت جهانی منتقل شود.

می توانیم به این صورت هم به مسائل بنگریم. رقم و عدد به نفع ماست. چون در این بازی نئولیبرالی شمار کسانی که می بازند از برندگان بسیار بیشتر است. ایده و تفکر هم با ماست. چون در نتیجه بحران های تکراری کشتی تفکر نئولیبرالی به گل نشسته است. آن چه ما نداریم، تا به این جا سازماندهی و وحدت است که در این عصر تکنولی برتر

مسائلی است که می توانیم براحتی حل نمائیم. خطری که با آن روبه رو هستیم فرامیلتی است و عکس العمل ما هم باید فرامیلتی باشد. همبستگی دیگر به معنای کمک نیست، یا تنها به معنای کمک نیست. بلکه یافتن آن پیوستگی پنهان در مبارزات ماست تا بتوانیم نیروی عددی و قدرت ایده و تفکرمان را به صورتی در آوریم که مسلط باشد. من تردید ندارم که این همایش در راه رسیدن به این هدف نقش مهمی خواهد داشت.

ادامه دارد